



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و هشتاد و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۵ گنج حضور، بخش دوم
 چون ز زنده مرده بیرون می کند
 نفس زنده سوی مرگی می تند
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون قانون خداوند این است که به وسیله «قضا و کُن فکان» از زندگی زنده یعنی هشیاری خالص ما به عنوان امتداد خود، مُردگی من ذهنی را بیرون آورد، بنابراین من ذهنی دائماً به خودش ضرر می زند و میل به مرگ و نابودی دارد.

[باید توجه کنیم که ما با من ذهنی هر کاری انجام دهیم به خودمان لطمه می زنیم. گرچه که ظاهراً با دید من ذهنی داریم به خودمان سود می رسانیم. به بیانی دیگر زندگی، من ذهنی را طوری طراحی کرده که بعد از ده، دوازده سالگی به خودش لطمه بزند تا ما متوجه مقصود اصلی که زنده شدن به ذات حقیقی خویش است، شویم. درواقع علت خرابی زندگی ما چیزی جز ادامه دادن به من ذهنی نیست.]

جان جمله علم‌ها این است، این
که بدان‌ی من کی‌ام در یومِ دین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۴
-یومِ دین: روز جزا، روز رستاخیز

گوهر و ذات اصلی همه علوم این است که تو در قیامت این لحظه بدان‌ی چه کسی هستی، آیا این لحظه با مرکز
انباشته از همانیدگی‌ها از جنس جسم هستی، یا با توجه نکردن به آن چه ذهنت نشان می‌دهد، مرکزت عدم شده
و به بی‌نهایتِ خدا زنده شده‌ای.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز گشود به بی جهات
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸
-بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

وقتی به جهت‌های مختلف مادی مثل پول، مقام، باور، متعلقات و آدم‌ها رفتی، دچار درد شدی، چراکه زندگی با قانون قضا تو را دچار بلا و گرفتاری ساخت تا جذب هرآن چه ذهن نشان می‌دهد نشوی، بلکه باز گردی و فضا را بگشایی تا خداوند تو را به‌سویی و بی‌جهتی که همان هشیاری اولیه و جنس اصلی توست زنده گرداند.

[باید بدانیم اگر اجسام را در مرکزمان بگذاریم، عقل آن چیز زندگی ما را هدایت خواهد کرد، نتیجه‌ای جز تخریب و ایجاد درد نخواهد داشت و قطعاً به بن‌بست خواهیم رسید، اما اگر مرکز را عدم کنیم، در این صورت عقل خداوند زندگی‌مان را هدایت خواهد کرد. زندگی مانند آشپز ماهر است و به شرط این که ما مرکزمان را عدم کنیم، توازن را در زندگی‌مان به‌وجود می‌آورد. اما من ذهنی حریص همواره با دید هرچه بیشتر بهتر، در انباشتن همانیدگی‌ها می‌کوشد تا مبادا از دیگران عقب بماند.]

دیده‌پی باید سبب سوراخ‌کن
 تا حجب را برگند از بیخ و بن
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲
 -سبب سوراخ‌کن: سوراخ‌کننده سبب
 -حجب: حجاب‌ها، پرده‌ها

برای مشاهده و درک آفریدگاری خداوند دیده‌ای لازم است که دائماً فضا را باز کند و با مرکز عدم و دید زندگی سبب‌سازی ذهن را باطل کند. به‌این ترتیب با آگاهی بر این که سبب‌سازی ذهن و فکر کردن براساس ذهن همانیده روی زندگی و چشم عدم را می‌پوشاند، حجاب‌ها را از ریشه و اساس براندازد.

[ما با سبب‌سازی ذهن زندگی‌مان را خراب کرده و از خرد زندگی محروم می‌شویم، اما با داشتن پندار کمال فکر می‌کنیم که «می‌دانیم» و درست عمل کرده‌ایم، بنابراین اشتباهات من‌ذهنی‌مان را یا گردن دیگران می‌اندازیم و یا آن را توجیه می‌کنیم. ما به تخریبی که با مرکز همانیده ایجادشده، آبادانی می‌گوییم و از مردم هم می‌خواهیم که نظر ما را تأیید کنند.]

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳
-اکساب: کسب‌ها

تا به واسطه دید عدم و فارغ از چشم حسی در فضای گشوده شده با مسبب یا خداوند دیدار کرده و با او یکی شود. بنابراین جهد کردن به وسیله من ذهنی و به دست آوردن همانیدگی‌ها در دگان ذهن را بیهوده دانسته و دیگر به دنبال سبب‌سازی‌های ذهنی نباشد.

[ما می‌توانیم فضا را باز کرده، خدا و زندگی را به مرکزمان بیاوریم و در نتیجه ساعت‌ها مشغول کار مفید شویم، اما باید بدانیم کار کردن با من ذهنی همواره باعث ایجاد درد، مانع، مسئله و دشمن خواهد شد.]

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
 نیست اسباب و وسایط ای پدر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای انسان، بدان هر خیر و شری که ذهن تجسم می‌کند، از جانب مسبب‌الاسباب یعنی خداوند می‌رسد. بنابراین فکر کردن بر حسب من‌ذهنی و هرآن‌چه که ذهن نشان می‌دهد، سبب اتفاقات نیستند.

[ذهن در بیرون عواملی را به‌عنوان عامل بدبختی به ما نشان می‌دهد، اما درواقع عامل اصلی بدبختی‌مان خود ما هستیم که فضا را نمی‌گشاییم؛ درنتیجه خداوند با پیش آوردن اتفاقات همواره می‌خواهد ما را متوجه این حقیقت کند که باید فضا را باز کرده و او را به مرکزمان بیاوریم تا امورمان سامان پذیرد.]

خواب چون درمی‌رمد از بیمِ دلخ
 خوابِ نسیان کی بود با بیمِ حلق؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

در جایی که ترس از دزدیده شدن رخت و لباس، خواب را از چشمان مردم می‌دزدد، پس چگونه ممکن است انسان با وجود دشمنی به خطرناکی من‌ذهنی که درون اوست و در پی گرفتن جان زنده زندگی‌اش می‌باشد به خوابِ غفلت و فراموشی فرورود و منظور خود را از آمدن به این جهان از یاد ببرد.

[اگر ما هر لحظه آگاه نباشیم و به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجه کنیم، در این صورت چیزها به مرکز ما راه یافته، ما با دید آن‌ها می‌بینیم و زندگی و جان زنده‌مان ما دزدیده خواهد شد.]

لَا تُؤَاخِذْ اِنْ نَسِينَا شَدْ غَوَاه
كَه بُوَدْ نَسِيَان بَه وَجْهِي هَمْ گناه
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

آیه‌ای که می‌گوید «مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم» گواه بر این امر است که اگر انسان در این لحظه مرکز عدم را فراموش کرده و جسمی را به مرکز خود بیاورد، در این صورت مرتکب گناه شده‌است و به همین سبب مؤاخذه خواهد شد یعنی به درد، مسئله‌سازی و خرابکاری دچار خواهد شد.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶
-«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...»

«... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن...»

زآن که استکمال تعظیم او نکرد
 ورنه نسیان در نیآوردی نبرد
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

زیرا انسان به طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به جای نیآورده و فقط بخشی از اداره امور زندگی خود را به خدا سپرده بود، یا به عبارتی او با فضاگشایی مرکز عدم خود را حفظ نکرد، و گرنه در مقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

[یکی از اشکالات ما در مسیر تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور این است که ما کار کردن روی خود را به صورت صدر در صد ادامه نمی‌دهیم و پس از مدتی کار روی خود و بهبود نسبی اوضاع، با من‌ذهنی خود دوست شده و به همین مقدار بسنده می‌کنیم، در حالی که ما باید اداره تمام امور خود را به دست خداوند بسپاریم، همواره مراقب هشیاری خویش باشیم تا جسمی به مرکزمان راه نیابد و این کار را همچنان ادامه بدهیم و رها نکنیم، در غیر این صورت زیان می‌بینیم، زندگی‌مان تلف می‌شود و قطعاً هزینه پرداخت خواهیم کرد.]

نحسُ شاگردی که با استاد خویش
همسری آغازد و آید به پیش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۷۸

چه شاگرد شوم و بدبختی ست، شاگردی که با عقل من ذهنی عمل کرده، عقل خود را برتر از عقل خداوند می داند
و خود را با استاد خویش برابر و مساوی می پندارد.

با کدام استاد؟ استاد جهان
پیش او یکسان هویدا و نهان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۷۹

با کدام استاد به مقابله و برابری برمی خیزد؟ با استاد جهان، با خدایی که آشکار و نهان پیش او یکی ست و بر هر چیزی دانا و بیناست.

[در واقع ۹۹/۹۹۹ درصد بدن ما خالی است و زندگی یا خداوند خودش را به صورت خلأ در درون ما نفوذ داده است. بنابراین ما «او» هستیم و باید با عقل او ببینیم و کار کنیم نه با عقل من ذهنی.]

بازگرد از هست، سوی نیستی
طالب ربی و ربانیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۸۸
-ربانی: خداپرست، عارف

ای انسان، به آن چه که ذهن نشان می دهد توجه نکن، فضا را باز کن و از هستی مجازی و حس وجود در ذهن، به سوی وجود حقیقی ات یعنی مرکز عدم بازگرد، چرا که تو حقیقتاً طالب خدا و از جنس او هستی.

بازگرد اکنون تو در شرح عدم
 که چو پازهرست و پنداریش سم
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۴۵

اکنون هرچیزی که ذهن به تو نشان می‌دهد را رها کن و با فضاگشایی به صورت مرکز عدم باز شو تا در هر وضعیتی که هستی، خرد فضای گشوده‌شده که هم‌چون پادزهر است به یاری‌ات بیاید و دردهایت را شفا دهد. هرچند که تو در من ذهنی برعکس می‌بینی و آن را سم می‌پنداری، چراکه هرچه فضای درون گشوده‌تر شود، من ذهنی به همان نسبت کوچک‌تر می‌شود.

[بنابراین ما باید به‌عنوان حضور ناظر به من ذهنی‌مان که مانند گدا هر لحظه چیزی می‌خواهد، نگاه کنیم و به حرف‌ها و خواسته‌هایش اهمیت ندهیم، تا من ذهنی کوچک‌تر شده و فضای درونمان بازتر شود و ادارهٔ امور زندگی‌مان بیشتر دست خرد کل، خرد فضای گشوده‌شده بیفتد تا عقل من ذهنی. هرگاه متوجه شدیم که سبب‌سازی ذهن و فکرهای من ذهنی برایمان خنده‌دار شد، بدانیم که پیشرفت کرده‌ایم.]

ز باغ عشق طلب کن عقیده شیرین
که طبع سرکه فروش است و غوره افشاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

ای انسان، با فضاگشایی مرکزت را تا بی نهایت باز کن و از باغ عشق، فضای یکتایی این لحظه، میوه شیرین و برکات زندگی را طلب کن. چرا که من ذهنی دردساز و دردفروش است یعنی با ایجاد مسئله، دشمن و مانع، زندگی خود و دیگران را تلخ کرده و غصه، اندوه و درد را در جهان پخش می کند.

هر که او عاشق جسم است، ز جان محروم است
تلخ آید شکر اندر دهن صفرایی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

هر انسانی که عاشق جسم است، یعنی در این لحظه اجازه می‌دهد آن چیزی را که ذهنش نشان داده و از جنس جسم و فکر است، به مرکزش بیاید، از جان زندگی محروم است و جان من‌ذهنی دارد. برکات فضای گشوده‌شده مثل شادی، خلاقیت زندگی، حس قدرت، عقل، هدایت و امنیت در دهان کسی که آلوده به درد است و آن را در جهان پخش می‌کند، طعم تلخی دارد. او نمی‌تواند شکر زندگی را تجربه کند.

بیرون شدم ز آلودگی با قوت پالودگی
 اوراد خود را بعد از این مقرون سبحانی کنم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱
 -پالودن: صاف کردن، پاک کردن، چیزی را از صافی یا غربال رد کردن

درحالی که تمرکز من روی خودم است، از جان پاک خود با فضاگشایی استفاده کردم و با قدرت تصفیه زندگی و کن فکان خداوند از آلودگی همانیدگی‌ها و دردها آزاد شدم. خواسته‌ها و دعا‌های خود را که تا به حال با من ذهنی و براساس مرکز همانیده‌ام بوده‌است، پس ازین موازی و مطابق با قانون قضا، «کن فکان» زندگی و خواسته‌های خداوند سبحان قرار می‌دهم. گویی که خداوند برای من دعا می‌کند.

[مرکز هر انسانی مانند یک آنتن و ورد عمل می‌کند که هر لحظه یک انرژی از آن پخش می‌شود. اگر چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان بیاید و برحسب هشیاری جسمی ببینیم، درد ایجاد کرده و همان درد را در جهان پخش می‌کنیم، یعنی آلوده‌کننده هستیم؛ اما اگر فضاگشایی کنیم و زندگی و عدم به مرکزمان بیاید ما پالوده‌کننده هستیم که انرژی مخرب و آلوده من ذهنی را تصفیه می‌کنیم و با پخش انرژی سازنده، به هرکس که برسیم زندگی را در او نیز به ارتعاش درمی‌آوریم.

به طور مثال وقتی مرکز ما از جنس جسم است دائماً از زندگی می‌خواهیم که من را ذلیل کن، بدن من را خراب کن، من را زود بکش، نگذار من پیشرفت کنم، روابط من را خراب کن. ممکن است ظاهراً این‌ها را به زبان نیاوریم، ولی در اصل با مرکز جسمی این‌ها را می‌خواهیم.

بنابراین ما باید دائماً حواسمان به این باشد که ورد و انرژی‌ای که این لحظه از مرکزمان پخش می‌شود، آیا مقرون سبحانی و خداگونه است؟ هر لحظه خرد زندگی به فکر و عملمان می‌ریزد؟ شفای زندگی در ما جاری است؟ سازنده است؟ یا نه، یک انرژی مخرب از انتنمان پخش می‌شود که هم به خودمان و هم به دیگران آسیب می‌رساند؟

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای دُودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
-دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را عاقل دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

[شخصی که پندار کمال دارد، درواقع عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از همانیدگی‌هایش می‌گیرد. براساس دانشش یک ناموس و ابروی مصنوعی هم دارد. بنابراین هر موقع چیزی به ما برمی‌خورد درواقع به حیثیت بدلی من ذهنی یا پندار کمالمان برمی‌خورد. نتیجه پندار کمال و ناموس یا به‌طور کلی نتیجه همانیده شدن هم، درد است. یعنی اگر ما چیزی که ذهن نشان می‌دهد را مهم دانسته و به مرکزمان بیاوریم، دچار دردهای حاصل از همانیدگی از جمله حسادت، ترس، خشم، ملامت و حرص خواهیم شد.]

در تگ جو هست سرگین ای فتی
 گرچه جو صافی نماید مر تو را
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
 -فتی: جوان، جوان مرد

ای انسان که در ذات خود جوانمرد و از جنس خدا هستی، در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت انبوهی از کثافت دردها و همانیدگی‌ها قرار گرفته که با کوچک‌ترین بی‌مرادی و ایجاد واکنش من‌ذهنی‌ات بالا می‌آیند و تو را دچار درد می‌کنند. اگرچه به دلیل داشتن ناموس و پندار کمال قادر به دیدن آن‌ها نیستی و این جوی در دید ذهنی تو صاف و تمیز است.

[دراثر همانیده شدن با چیزهای آفل، ما درد ایجاد کرده و با دردها همانیده می‌شویم یعنی آن‌ها جزوی از ما می‌شوند. بنابراین وقتی ما روی خودمان کار می‌کنیم، اگر این دردهای قدیمی بالا آمده و ما را غافل‌گیر کردند، نباید تعجب کنیم و نگران شویم، چون آن‌ها باید خودشان را نشان دهند تا ما با فضاگشایی دردها را شناسایی کرده و بیندازیم. همچنین طبق آموزش‌های مولانا ما باید به بچه‌هایمان یاد بدهیم که به صورت گدای من‌ذهنی از جهان بیرون طلب زندگی نداشته باشند تا درد در آن‌ها انباشته نگردد. به آن‌ها بگوییم که رنجیدن، خشمگین شدن و حسادت کردن که هیجانات بسیار مخربی هستند، قدغن است، زیرا هم به خودشان و هم به دیگران آسیب می‌رساند. و خودمان نیز به عنوان پدر و مادر باید مواظب باشیم که برای آن‌ها درد ایجاد نکنیم.]

کرده حق ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
-حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال است همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان‌ها بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیارانه بکشند، در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند.

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲
-قدم: دیرینگی، قدیم، [مقابلِ حدوث]

عدم چگونگی ندارد و تو به عنوان قدم یا امتداد خدا نمی توانی با رفتن به ذهن و همانیده شدن، خودت را نشان دار کنی. پس خوب نگاه کن، مواظب باش که اولین قدم را در این لحظه بسیار نیکو برداری. یعنی فضاگشایی کنی و چیزی را به مرکز خود نیاوری.

کارگاه صنْع حق چون نیستی ست
 پس برون گارگه بی قیمتی ست
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰
 -صنع: آفرینش، آفریدن

از آن جا که کارگاه آفریدگاری خداوند، عدم و فضای گشوده شده است، بنابراین هر کس که بیرون از این کارگاه باشد و در ذهن حس وجود کند هیچ ارزشی ندارد.
 [تا زمانی که ذهن را به مرکزمان می آوریم، از کارگاه صنع خداوند بیرون هستیم و به او اجازه نمی دهیم هشیاری جسمی مان را به هشیاری حضور تبدیل کند.]

جمله استادان پی اظهار کار
نیستی جویند و جای انگسار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸
-انگسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان حرفه و هنر این جهان برای اظهار استادی خود به دنبال نیستی و خرابی اند تا با درست کردن آن، هنر و مهارتشان را به دیگران نشان دهند.

[به طور مثال نجار برای ساختن میز یک گنده درخت را پیدا می کند، پزشک نیز برای این که استادی اش را نشان دهد یک مریض پیدا کرده و او را درمان می کند. بنابراین ما نیز باید شکسته شویم و شناسایی کنیم که دید ما در من ذهنی اشتباه بوده و وضعیت کنونی ما تقصیر خودمان است، تا خداوند ما را درمان کند.]

لا جرم استاد استادان صمد
 کارگاهش نیستی و لا بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹
 -صمد: بی‌نیاز و پاینده، از صفات خداوند

به ناچار کارگاه خداوند بی‌نیاز، استاد استادان، نیستی و عدم است. کارگاهش مرکز انسانی است که صادقانه به نقص‌هایش اقرار کرده و به آن چه که ذهن نشان می‌دهد توجهی نمی‌کند. چنین انسانی با چیزها همان‌پسندیده نشده و برحسب آن‌ها فکر و عمل نمی‌کند، بلکه فقط فضا را گشوده و تماشاگر ذهن و وضعیت‌هاست تا زندگی با «قضا و کن‌فکان» مرکزش را عدم کند.

[در برنامه‌های اخیر مرتب به خاصیت بی‌نیازی خداوند اشاره شده است، این خاصیت در ما نیز به‌عنوان امتداد خداوند وجود دارد. برای زنده شدن به این خاصیت و تجلی آن در فکر و عمل ما کافی است هر لحظه به خود یادآوری کنیم که ما به آن چه ذهن نشان می‌دهد، نیازمند نیستیم.]

هر کجا این نیستی افزون تر است
کار حق و کار گاهش آن سر است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کسی که بیشتر فضا را بگشاید و نسبت به من ذهنی نیست شود، تبدیل به کارگاه خداوند شده و خداوند بهتر می تواند روی او کار کند.

پس در ادر کارگه، یعنی عدم
 تا بینی صنع و صانع را به هم
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۲
 -صنع: آفرینش
 -صانع: آفریدگار

پس ای انسان فضا را باز کن، به کارگاه بیا و چیزی را که ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاور. با این کار مرکزت عدم خواهد شد و خواهی دید که زندگی به‌عنوان صانع چگونه دارد صنع خود را با تبدیل تو، شفای دردهای تو و نشان دادن پیغام این لحظه به تو انجام می‌دهد. حاصل صنع زندگی این است که تو بیشتر از جنس او می‌شوی و فضای درونت گسترده‌تر می‌گردد و صنع و صانع را با هم می‌بینی.

کارگه چون جای روشن دیدگی ست
 پس برون کارگه پوشیدگی ست
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۳
 روشن دیدگی: روشن بینی

از آن جایی که کارگاه صنع خداوند یعنی فضای گشوده شده، جایی برای روشن دیدن با چشم عدم است، انسان به عنوان حضور ناظر می تواند ببیند با چه دردهایی همانیده است و از طریق شناسایی همانیدگی ها، هشیاری به تله افتاده در آن ها را آزاد کند. بنابراین خارج از این کارگاه یعنی فضای ذهن، جای پوشیدگی است. به طوری که انسان با دید همانیدگی ها مرتب جذب آن چه ذهن نشان می دهد شده و در فکرهايش گم می گردد.

رو به هستی داشت فرعون عنود
 لاجرم از کارگاهش کور بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۴

چون فرعون ستیزه‌گر آن چه ذهنش نشان می‌داد را جدی می‌گرفت، با هشپاری جسمی رو به جهان داشت و هر لحظه با آوردن یک جسم به مرکزش بر حسب اجسام می‌دید. پس به ناچار نسبت به کارگاه خداوند کور و بی‌خبر بود. یعنی چون مرکزش عدم نبود، خداوند روی او کار نمی‌کرد.

[اگر ما در ذهن باقی بمانیم و حضور را یک وضعیت ذهنی تجسم کنیم، تلاش‌هایمان هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. چرا که حتی اگر به آن وضعیت ذهنی برسیم خواهیم دید که توهمی بیش نبوده. تنها در صورتی که با تکرار ابیات معانی آنها را عمیقاً درک کنیم، موفق می‌شویم که خود را اصلاح کنیم.]

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را
آینه‌ای دادم تو را، باشد که با ما خو کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ای انسان، من تو را از نیستی و عدم به وجود آوردم، تو را بر تخت پادشاهی نشاندم و سپس با پاک کردن همانیدگی‌ها از مرکزت آینه حضور را به دستت دادم، باشد که به وسیله آن ناظر ذهنت شوی و خوی ما را بگیری.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

